

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب اشکال ثانی بر نظریه‌ی وکالت اصل اشکال این بود که بحسب بعض مواد قانونی تصرفات مدیران اوسع از آنچه که در اساسنامه و ما حدده المؤسسون یا آن هیأت عمومی قرار داده است نافذ است و این با وکالت سازگار نیست، چون وکیل اگر تصرفات مازاد بر آنچه که برای آن تعیین شده باطل است.

جواب از این اشکال داده شده است به این که مقصود شما اشکال ثبوتی است یا اثباتی؟ یعنی می‌خواهید بگویید که در عالم ثبوت با توجه به این اشکال نظریه‌ی وکالت باطل است؟ قابل طرح نیست؟ یا نه اشکال‌تان اثباتی است؟ یعنی می‌خواهید بگویید با توجه به این جهاتی که ما می‌بینیم در اساسنامه‌ها و فلان و این‌ها با این نمی‌شود گفت که وکالت دادند به مدیران، نه این که نمی‌شود ثبوتاً، نه از این‌ها آدم می‌فهمد وکالت ندادند. اما اگر مقصودتان ثبوتی باشد گفتیم منافاتی ندارد، ثبوتاً وکالت می‌دهند محدود هم می‌کنند اما بنحو عموم هم می‌گویند اگر پایش را فراتر گذاشت از آن که ما گفتیم نافذ است اما مسئول است و معاقب می‌شود. این به این شکل پس ثبوتاً اشکال ندارد ما نظریه‌ی وکالت را قبول می‌کنیم می‌شود قبول کرد و به همین شکلی که بیان کردیم، بله می‌گویند تو وکیل هستی در این محدوده، مازاد بر این محدوده تو وکیل نیستی و معاملاتت فضولی می‌شود، اما ما آن معاملات فضولیه تو را، بطور عام می‌گویند، هر وقت معامله‌ی فضولی‌ای از او سر زد می‌گوییم که آن نافذ است و او را نافذ قرار می‌دهیم بدون این که به این اجازه داده باشیم، بدون این که این را وکالت داده باشیم نه خود معامله را می‌گوییم نافذ است، این هم چون از حدودی که برای او تعیین شده پا را فراتر گذاشته است این هم قابل مؤاخذه هست. این یک راه.

«كما يمكن القول بأن القانون لا يعترف بتحديد نشاطات المدراء من قبل المؤسسة التي تمنح الوكالة، بل يقبل بأصل الوكالة»

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، ج ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۳۰ جلسه: ۱۲

دو: این است که همین‌طور که در قبل هم داشتیم بگوییم که قانون می‌آید می‌گوید که وقتی مؤسّسین یا هیأت عمومی یا اساسنامه می‌آید به یک مدیری وکالت می‌دهد و این وکالت را هم محدود می‌کند قانون می‌گوید ما اصل وکالت را این‌جا قبول می‌کنیم اما به مصالحی که در نظر قانون‌گذار هست می‌گوید تحدیداتش را قبول نمی‌کنیم. تحدیدات مقبول نیست اما وکالت اصل وکالت قبول است. پس بنابراین وقتی تحدیدها مقبول نشد کأنّ همین‌طور که یک اصطلاحی دارد محقق نائینی در اصول می‌گوید متمم کشف، این‌جا هم کأنّ متمم الوکاله قانون درست می‌کند، می‌گوید خب شما اصل وکالت را که به این دادی، محدودش کردی به یک خصوصیتی، من این تحدیدات شما را قبول ندارم کأنّ وکالت را کش می‌دهم به آن موارد هم، قانون کش می‌دهد ولو آن‌ها قرار نداده باشند و این در اعراف عقلائی وجود دارد که برای حکومت‌ها و قانون‌گذاران و پارلمان‌ها در مواردی که مصالح اجتماع و این‌ها اقتضاء کند این حق را قائل هستند و می‌گویند آره. و حالا ما بحث‌مان فعلاً بحث شرعی نیست بحث خود از نظر حقوقی و قانونی است تا حالا شرعی‌اش را باید بحسب ادله ملاحظه کرد.

کما همان‌طور که ممکن است سخن به این که قانون اعتراف نمی‌کند و نمی‌پذیرد، اعتراف نمی‌کند به تحدید نشاطات و فعالیت‌های مدراء از قبل مؤسسه‌ای که اعطاء می‌کند آن وکالت را. می‌گوید این تحدیدها و این‌هایش را من دیگر قبول نمی‌کنم. شما می‌گویید این معامله کند اما نسبه ندهد ولی حالا یک‌جا او درک می‌کند که الان به نفع است نسبه دادن یا می‌بیند الان مشتری پیدا نمی‌شود برای نقد، همین‌طور این چیزها باید انبار بماند ممکن است خراب بشود فلان، می‌گوید خب نسبه می‌دهیم و امثال ذلک. یا با نسبه دادن جلب همکاری او را می‌کند یک چیزهای دیگر هم می‌آید می‌خرد چی فلان این‌ها، دیگر بالاخره کسانی که توی تجارت و توی این‌ها هستند فوت و فن کار را بلد هستند خودشان تشخیص‌هایی می‌دهند دیگر که این کار را بکنیم الان به نفع است و فلان. بنابراین قانون هم می‌گوید برای این که می‌خواهم رونق اقتصادی درست بشود فلان بشود این کارخانجات‌ها و این‌ها فلان ولو این که یک تحدیدات خاصی مثلاً کردند برای مدیران اما آن قانون می‌آید می‌گوید که اصل وکالت قبول که دادید، این تحدیدات و این امور را نمی‌پذیرم.

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، ج ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۳۰ جلسه: ۱۲

«بل قانون لا يتعرف بتحديد نشاطات المدراء بل يقبل باصل الوكالة» بلکه اصل وکالت را قبول می‌کند «و النتيجة هي تشكل وكالة مطلقة» نتیجه این که اصل را قبول می‌کند تحدیدات را قبول نمی‌کند در این جا تشکیل شدن یک وکالت مطلق خواهد بود، البته با آن توضیحی که من اضافه کردم و عرض کردم چون چه جور وکالت مطلقه می‌شود؟ آن وکالتی که آن‌ها داده بودند که محدود بود، حدش را که زدی مطلق می‌شود یا ذاتش حالا اگر قبول کنیم ذاتش باقی می‌ماند؟ شما برای مطلق شدنش باید چکار کنی؟ آن را کش بدهید، قانون بیاید آن را کش بدهد که اسمش را گذاشتیم متمم وکالت.

خب «و تصبح تصرفات الوكيل نافذة بحق الموكل» وقتی وکالت مطلقه شد آن وقت تصرفات وکیل نافذ می‌شود به حق موکل. موکل ولو خودش چنین وکالتی نداده ولی قانون آمد دخالت کرد گفت این وکیل تو هست حتی در ماوراء آن چه که تو قرار دادی. وقتی این طور شد کارهای او در حق خود آن موکل هم چی می‌شود؟ به زور در حق او هم این نافذ می‌شود.

س: ...

ج: می‌گوییم رابطه‌اش بر یک نظریه می‌گوید رابطه همه‌جا وکالت است درست؟ آن نظریه این جور می‌گوید، این نظریه می‌گوید وکالت رابطه‌ی این‌ها. منتها اشکال این کرده که این نمی‌شود این نظریه را قبول کرد برای این جهت؟ می‌گوییم نه این وکالت است باز، اما آن موارد که می‌گوید نافذ است از باب این که قانون آمده دخالت کرده.

س: ...

ج: دخالت قانون این است که می‌گوید من اصل وکالت‌ها را از بین نبردم درست؟ من این‌ها را وکیل قرار نمی‌دهم تو وکیل قرار می‌دهی، اما سعه و توسعه‌اش را دیگر قانون دارد می‌گوید.

س: ??? این فرض دیگر است ما می‌خواهیم رابطه‌ی بین مدیران ...

ج: داریم رابطه را می‌گوییم وکالت است دیگر ...

س:

درس فقه معاصر استاد شب‌زنده‌دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، ج ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۳۰ جلسه: ۱۲

ج: حتی قانون هم می‌آید می‌گوید وکالت ...

س:

ج: اما منشأ وکالت کی هست؟ منشأ وکالت فقط در این جا منشأ این وکالت، پس رابطه وکالت شد اما منشأ این وکالت دو چیز شد، آن‌ها و قانون با همدیگر رابطه را وکالت قرار می‌دهند.

س: مستشکل می‌گوید ما کاری به قانون ندارم جدای از فرض قانون؟؟؟

ج: آره به آن بیان ثبوتی که گفتیم دیگر، بیان اول. دوتا بیان کردیم دیگر درست؟

«و علیه» و بنابر این امکان این قول «فلا يحدث أى إشكال من هذه الناحية» از این ناحیه اشکالی به نظریه‌ی وکالت وارد نمی‌شود، اشکال ثبوتی وارد نمی‌شود. این اگر مقصود اشکال ثبوتی باشد. «و أما إذا كان المقصود هو الإشكال الإثباتی، أى لا يمكن الاستنباط من ظواهر المواد القانونية - التي تقول فی موضع ما إن مسؤولية المدير هی نفسها مسؤولية الوكيل، بينما تعترف فی موضع آخر بامتلاكه صلاحيات أبعد من تلك الموارد التي حدتها المؤسسة التي عينت المدير» اگر بخواهید یان را بگویید می‌خواهید بگویید آقا حرف ما این نیست که ثبوتاً نظریه‌ی وکالت درست نیست، بلکه حرف ما این است که اثباتاً بحسب قواعد و قوانینی که وجود دارد مراجعه می‌کنیم از این در نمی‌آید که رابطه را وکالت قرار دادند، نه این که وکالت نمی‌شود. چطور در نمی‌آید؟ برای این که ما می‌بینیم از یک طرف آمدند گفتند مسئولیت مدیر همان مسئولیت وکیل است، از یک طرف دیگر می‌بینیم آمدند گفتند صلاحیات تصرفش اوسع است از آنچه که در اساسنامه یا هیأت عمومی معین کرده است. این دوتا حرف‌ها را وقتی ما می‌بینیم توی قوانین‌شان هست، توی قانون تجارت هست آیا این می‌تواند استنباط بشود از این ظواهر که قانون تجارت دارد فرض می‌گیرد که علاقه‌ی بین مدیر و آن امور اعتباریه‌ی شرکت و غیر شرکت علاقه‌ی وکالت است؟ کسی ممکن است بگوید نه، می‌گوید شاید آن عبارتی که می‌گوید صلاحیاتش اوسع است آن قرینه بشود برای این که آن وکالتی که آن جا گفتند آن معنای مجازی مقصود است تسامحی مقصود است شاید این جوری باشد. پس اگر اشکال‌تان این است خب این هم به خدمت شما عرض شود که... اگر این هم مقصود شما باشد جواب ما این است که بله خب ممکن

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، ج ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۳۰ جلسه: ۱۲

است شما که بگویید بله مثلاً توی کشور فلان که این دوتا عبارت‌ها توی قانون‌شان است توی قانون تجارت‌شان است، ما نمی‌توانیم با این قانون بفهمیم که آن‌جا ملاک‌شان چی هست؟ ملاک‌شان واقعاً تجارت است؟ اما این‌ها اشکال به اصل نظریه الوکاله که حقوقدان‌ها مطرح کردند وارد نمی‌کند. این برای این کشور است یا این مثلاً شرکتی است که توی قانون‌هایش که نگاه می‌کنیم گاهی آن‌جا آن‌جوری گفته آن‌جا این‌جوری گفته نمی‌توانیم بفهمیم این‌ها بر چه اساسی است. اما این نظریه الوکاله به عنوان یک نظریه که می‌گوید می‌شود بین شخص اعتباری و مدیر رابطه رابطه‌ی وکالت باشد، این نظریه را ابطال نمی‌کند.

«و أما إذا كان المقصود هو الإشکال الإثباتی» یعنی چی اشکال اثباتی؟ یعنی «أی لا يمكن الاستنباط» از ظواهر مواد قانونیه که توی دوتیرک آن مواد قانونی‌ای که می‌گوید در یک جایی فی موضع ما، در یک جایی آن مواد قانونی می‌گوید «إن مسؤولية المدير هی نفسها مسؤولية الوکیل» می‌گوید مسئولیت مدیر آن مسئولیت خود مسئولیت وکیل است این از یک طرف می‌گوید، یک‌جا این‌جوری می‌گوید «بینما» درحالی که اعتراف می‌کند در یک جای دیگر بامتلاک آن مدیر و در اختیار داشتن آن مدیر صلاحیت‌هایی را ابعاد و گسترده‌تر از آن مواردی که آن موارد را تحدید کرده و مشخص کرده مؤسسه‌ای که «عینت المدير» آن مدیر را تعیین کرده و نصب کرده. از یک طرف آن‌جا آن‌جوری می‌گوید که مقتضای آن این است که وکالت نباشد، آن‌جا گفتند مسئولیتش همان مسئولیت‌های وکیل است، ما از این عبارت‌ها نمی‌توانیم حتماً دربیابیم که واقعاً بخواهد بگوید رابطه رابطه‌ی وکالت است، چرا؟ برای این‌که ممکن است آن عبارت بعدی آن قانون بعدی قرینه بشود که آن‌جا اگر مسئولیت را گفتند مسئولیت وکالت است شاید چی گفتند؟ مجازاً گفتند. یا لغوی خواستند بگویند یعنی کار به او واگذار شده نه این‌که واقعاً وکالت خواستند.

بله «لا يمكن الاستنباط من ظاهر المواد القانونیه» تتمه‌اش این است آن دو تیرک برای توضیح بود، از ظاهر مواد قانونیه ممکن نیست استنباط به این‌که شأن مدیر در برابر مثل این قانون «هو شأن الوکاله» در مقابل این‌جوری قانونی که توی این کشور تصویب شده و ارائه شده و اعلام شده نمی‌شود گفت که شأن آن شأن وکالت است «بل قد يُستنبط ما هو خلاف ذلك». بلکه گاهی استنباط می‌شود از این عبارت‌ها خلاف این.

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، ج ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۳۰ جلسه: ۱۲

یعنی بخاطر این‌که گسترده‌تر قرار داده و آن نص است، به آن نص تمسک کنیم بگوییم نه می‌خواهد بگوید وکالت نیست یک چیز دیگری است. آن کلمه‌ی وکالت هم حمل بر مجاز و معنای لغوی و این‌ها بکنیم. خب حالا ایشان می‌فرماید «اما إذا كان هو الاشكال الثبوتی» به این نحوه «اذا كان هذا هو المقصود» اگر واقعاً مقصود شما از اشکال‌تان همین اشکال اثباتیه باشد «فإن ذلك لا يحدث أي خدش في أصل النظرية المذكورة» هیچ خدشه‌ای در اصل این نظریه ثبوتاً که می‌شود گفت که رابطه‌ی بین شخص اعتباری و مدیر را می‌شود بنحو وکالت قرار داد، در آن نظریه خدشه‌ای وارد نمی‌کند. «و أقصى ما يمكن أن يقال هو عدم إمكانية نسبة هذه النظرية إلى مشروع القانون المذكور.» بالاترین و نهایت چیزی که ممکن است گفته شود این است که عدم امکان نسبت این نظریه‌ی وکالت است به مشرّعین و قانون‌گذاران این قانونی که آمدند یک‌جا گفتند ابعاد است صلاحیت آن، این‌هایی که گفتند ابعاد است صلاحیتش نمی‌شود به این‌ها نسبت داد که این‌ها از باب نظریه‌ی وکالت رابطه را تفسیر می‌کنند نه، این‌ها رابطه را یک‌جور دیگر شاید تفسیر می‌کنند به این‌ها نمی‌شود نسبت داد ولی به این‌ها نمی‌شود نسبت داد امر، این‌که رابطه‌ی وکالت نمی‌شود باشد و باطل است امر آخر به هم ربط ندارد. این هم اشکال دوم.

«الإشكال الثالث: تُعتبر أعمال المدراء أعمال الشخص الاعتباری، و لهذا يُعدّ ذلك الشخص مسؤولاً عن أعمال المدير و هذا على ما قيل أمر مقبول من جميع الحقوقیین. على حين أن تصرفات الوكيل المفوض و منه المدير على نظرية الوكالة لا تُنسب إلى الموكل.»

اشکال سوم این است که این امر بین حقوقیین مسلم است که کارهای مدیر پای کی نوشته می‌شود؟ آن شخص اعتباری نوشته می‌شود و حال این‌که این مطلب گفته می‌شود که کار وکیل به موکل نسبت داده نمی‌شود. مثلاً یک نفر، یک نفر را وکیل می‌کند الان همه‌ی این‌ها که ازدواج کردند مثلاً آقای بزرگواری را رفتند چکار کردند؟ وکیل کردند گفتند شما عقد ازدواج ما را بخوانید، خب کی وکیل است؟ آن آقا، کی موکل است؟ این آقای داماد مثلاً و عروس خانم مثلاً این‌ها موکل هستند وکالت می‌دهند به، خب می‌گویند آقا شما عقدها را خواندید؟ می‌گوید نه وکیل مان خواند، عقد را به خودشان نسبت نمی‌دهند نمی‌گویند ما عقد

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، ج ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۳۰ جلسه: ۱۲

ازدواج‌مان را خواندیم با این‌که وکالت دادند ولی کار وکیل را به خودشان نسبت نمی‌دهند. بله نتیجه‌ی آن عقد که زوجیت آن‌ها باشد مال آن‌هاست، اما زوجیت را که به وکالت نمی‌دهند که، زوجیت مال خودشان است. به چی وکالت دادند؟ اجرای عقد وکالت دادند، اجرای عقد را به خودشان نسبت نمی‌دهند نمی‌گویند ما عقد را خواندیم. یا کسی را وکیل می‌کند می‌گوید مثلاً خانه‌ی من را بفروش، ماشین من را بفروش، او هم می‌رود می‌فروشد، می‌گوید بعت، مشتری می‌گوید قبلت، نمی‌گوید خودم فروختم، می‌گویند خودت فروختی می‌گوید نه. پس بنابراین کار وکیل به موکل نسبت داده نمی‌شود و حال این‌که کار مدیر به شرکت نسبت داده می‌شود می‌گویند شرکت این کار را کرده، بانک این کار را کرده. پس معلوم می‌شود باب وکالت نیست.

«تعتبر أعمال المدراء» اعمال شخص اعتباری، کارهای مدیران اعمال خود شخص اعتباری شمرده می‌شود «و لهذا» بخاطر این‌که کار مدیران کار شخص اعتباری شمرده می‌شود «بعد ذلك الشخص مسئولاً عن أعمال المدير» آن شخص آن شرکت آن بانک مسئول است از ناحیه‌ی اعمال و کارهای مدیر. اگر ضرری به شخصی رسانده فلان است شرکت باید از عهده بریاید نمی‌دانم بانک باید از عهده بریاید «و هذا» این مطلب که اعمال مدیر يعتبر اعمال شخص اعتباری، این مطلب برحسب آن‌چه که گفته شده است «أمر مقبول من جميع الحقوقیین.» تمام حقوقدان‌ها این را قائل هستند که آقای کاتویان در آن کتاب عواید عمومی قراردادها که آدرس داده ایشان می‌فرماید همه‌ی حقیقیون این را می‌گویند که آقای کاتویان از بزرگان حقوقدان‌های کشور هست. خب «علی» این علی به معنی فی هست در حینی که «أن تصرفات الوکیل المفوض و منه المدير علی نظریة الوكالة لا تنسب إلی الموکل.» در حینی که تصرفات وکیلی که کار به او تفویض شده که یکی از آن وکیل مفوض همین مدیرها هستند این تصرفات وکیل بنابر نظریه‌ی وکالت نسبت داده نمی‌شود به موکل. پس از این‌که این‌جا نسبت داده می‌شود معلوم می‌شود این آقا وکیل نیست. «فلازم هذه النظرية» لازم این نظریه‌ی وکالت «أن لا تنسب أعمال المدير إلی الشخص الاعتباری حتی إذا اعتبرناه وکیلاً للشخص الاعتباری» لازمه‌ی این نظریه که همه‌ی حقوقدان‌ها قبولش دارند این است که اعمال مدیر به شخص اعتباری نسبت داده نشود حتی اگر ما آن از دو فرض اعتباری اولی را قبول کنیم. اولی چی بود؟ این بود که

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، ج ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۳۰ جلسه: ۱۲

وکیل وکیل خود شخص اعتباری باشد نه هیأت مدیره، نه مؤسّسین، حتی اگر این را وکیل خود شخص اعتباری بدانیم روی نظریه‌ی وکالت نباید به شخص اعتباری نسبت داده بشود و حال این‌که می‌بینیم نسبت داده می‌شود. «حتی اذا اعتبرناه وکیلاً للشخص الاعتباری» حتی آن صورت نمی‌شود «فما بالک» یعنی فما خیالک «فی کونه وکیلاً للمؤسّسین و المساهمین و الشركاء» پس آن‌جا نمی‌شود نسبت بدهیم پس در خیال و بال تو چه می‌گذرد در بودن آن مدیر، وکیل آدم‌هایی که تأسیس کردند یا آدم‌هایی که سهامدار هستند، مساهمین یعنی سهامداران و شرکاء و کسانی که شرکاء آن شرکت هستند. خب آن‌ها که دیگر به طریق اولی نسبت داده نمی‌شود. «مع أنها تنسب إليه.» با این‌که این نسبت داده می‌شود به آن‌ها. «فهذا یکشف عن بطلان تلك النظرية.» این مطلب کشف می‌کند از این‌که این نظریه‌ی وکالت است باطل است.

«نعم، إن هذا الإشکال» خب این اشکال. این «نعم» استدراک می‌کند می‌گوید بله اگر واقعاً ما این را قبول داشته باشیم که کار وکیل به موکل نسبت داده نمی‌شود این اشکال وارد است و این هم خودش قرینه می‌شود بر این‌که نظریه‌ی وکالت نیست. اما این مطلبی نیست که همگان قائل به آن باشند اختلافی است و بله بزرگانی مثل حضرت امام قدس سره صرح در کتاب بیع‌شان مکرر که کار وکیل به موکل نسبت داده نمی‌شود. همین مثال‌هایی هم که گفتند و امثال این‌ها هم خب این‌ها شاهد‌هایی است که گفته که بله نسبت داده نمی‌شود. اما بزرگان فراوانی هم آن‌ها تصریح کردند گفتند افعالی ما داریم که به دو وجه نسبت داده می‌شود به شخص، یکی این‌که مباشرةً انجام بدهد یکی به تصویب که یکی از طرق تصویب چی هست؟ وکالت است. و این عقد را نسبت می‌دهند. حالا این‌جا پس بنابراین یک مطلب عام همگانی نیست که ما از او بخواهیم «نعم إن هذا الاشکال هو علی أساس بعض المبانی فی باب الوكالة» که می‌گویند نسبت داده نمی‌شود «و بالاستناد إلى مبنی البعض» اما به استناد مبنا‌ی بعضی از بزرگان چه حقوقدان چه غیر حقوقدان چه فقهاء چه کسانی دیگر «ممن ینسبون تصرفات الوکیل المفوض إلى الموکل، فإنّ هذا الإشکال لیس وارداً.»

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.